خواهر کوچک در برابر برادر بزرگتر

مریم نصراصفهانی

این گفتار درباره جنگ و صلح در بافتار نظامی نیست. هیچ ادعایی هم درباره آن ندارد. ضمن اینکه ما اساسا عاملیتی هم نداریم.

در آثار حکمت عملی(practical wisdom فیلسوفان مسلمان عبادات جمعی را ذیل مبحث محبت در جامعه می‌آورند. تصور میکنم امروز که از قضا روز عرفه است میتوانیم بگوییم این قبیل دورهم نشستنها برای گفتگو و مفاهمه درباره شرایط پیچیده و دشواری پساجنگ در جامعه میتواند همان کارکرد ایجاد محبت را داشته باشد و از ضرورتهای امروز است

چرا از محبت دربرابر نفرت شروع کردم؟ اجازه بدهید چند نقل قول در رسانه‌های رسمی و غیر رسمی بیاورم که اشاره دارد به وضعیت پراز نفرت در مناسبات جاری.

مجری اصولگرای برنامه‌ای در شبکه دو تلویزیون دولتی ایران، در واکنش به مقایسه وضعیت اینترنت در ایران و آزمایش اینترنت فایوجی در افغانستان و شروع استفاده از کردیت کارت‌های بین‌المللی در سوریه گفت: «اگر این چیزها اینقدر مهم است بروید همانجا (سوریه و افغانستان) زندگی کنید. «بروید سوریه با کردیت کارت از آمازون چسب پهن بخرید و زمان بمباران شیشه‌هایتان را چسب بزنید.»

(برخی چنین رفتاری را از کانال رسمی تلویزیون در مواجهه با مردمی است که چندماه است اینترنتشان قطع است و سالهاست بابت تحریمهای جهانی تورم وحشتناکی را تجربه میکنند به تف کردن به صورت مردم تعبیر کرده‌اند... مردمی که جای همدلی و همراهی پرخاش می‌بینند)

باز، مدتی پیش یکی از چهره های مشهور اصلاح طلب در اشاره به اندیشمندانی که از شرایط هولناک اقتصادی پیش رو سخن گفته بودند گفت اگر جرات دفاع از جمهوری اسلامی را ندارید «زر نزنید.»

از آن طرف یک استاد دانشگاه خارج از ایران در رشته اندیشه سیاسی در اشاره به تجمعات شبانه خیابانی در محکومیت جنگ که فضایی کارناوال‌گونه پیدا کرده و مراسم ازدواج هم در آن رخ می‌دهد، در صفحه‌اش در فیسبوک نوشت:

عین سگ و گربه های ولگرد گوشه خیابان جفت گیری می کنند، با مهریه یک جلد کلام الله مجید و یک پهپاد شاهد. اسمش را هم گذاشته اند پیوند با ولایت . آدم درست و حسابی توی دفترخانه عقد می بندد، نه بغل خیابان و زیر تیر چراغ برق.

یا بخشی از روایت از جنگ در یک سایت مشهور تحلیلی خبری در مورد جنگ:

«فکرش را بکنید نمی‌دانید کدام خانه در اطراف شما زامبی دارد که آدم‌فضایی‌هایی که هیچ درکی از زندگی شما روی زمین ندارند، می‌خواهند آن‌ها را به هر قیمتی از بین ببرند. حالا شما نگرانید نکند همسایه‌ی بغلی ما هم زامبی است و قرار است به

خاطر او ما هم کشته شویم. بعد این وسط زامبی‌های فعال‌شده هم هر شب در خیابان‌ها جولان بدهند... و این البته دیگر داستان تخیلی–ترسناک نیست، واقعیت زندگی امروز ماست. »

تازه اینها مواردی در رسانه های رسمی است. ادبیات تندتری درمیان مردم در جریان است. از داخل مترو و تاکسی و ایستگاههای اتوبوس گرفته تا در محلات و فروشگاهها و حتی بعد از دیماه در خانواده‌ها باعث اختلاف و تفرقه و نفرت شده است.که اختلاف و چندقطبی شدن جامعه را به داخل خانه و خانواده آورده.

به نظر می آید ما دچار یک جور فرقه‌گرایی نامرئی یا روزمره شده ایم (Banal sectarianism) در حوادث دردناک دیماه شاهد بودیم این فرقه‌گرایی روزمره و در ظاهر بی‌آزار می‌تواند براحتی دست‌مایه بازی‌های قدرت قرار گیرد و تبدیل به یک «فرقه‌گرایی سخت و خشونت‌آمیز» شود. از خارج از کشور دستور داده میشود به خیابانها بیایید و مراکز نظامی را تصرف کنید و جماعتی از مردم که بابت رفتارهای تفرقه‌انگیز حاکمیت احساس میکنند شهروند درجه دوم هستند به خیابان می‌آیند و میشود آنچه شد...

صلح یا به عبارت بهتر مصالحه‌ای که من از آن میخواهم بگویم درمورد مناسبات پر از خشم و نفرتی است که داخل یک جامعه در جریان است. بنا به تایید پیمایشهای ملی، به قول جوادی یگانه(جامعه شناس و استاد دانشگاه تهران) یک جامعه دوجامعه‌ای ساخته که به لحاظ جمعیت هم هیچ گروه بیشتر از گروه دیگر نیست.

هریک از این جوامع خودش را برحق و حتی اکثریت میداند و دیگری را مزدور. مصالحه در این جامعه از نان شب واجب‌تر است و اغلب دانشگاهیان و فعالان اجتماعی درباره آن هشدار می‌دهند.

ما انتظار داریم اگر بناست قدمی در جهت آشتی و مصالحه برداشته شود این قدم از جانب حاکمیت باشد، خود حاکمیت هم ادعا میکند مایل است مصالحه رخ دهند، ولی فهم حاکمیت و متفکران نزدیک به رویکردهای حاکم از مصالحه چیست؟

یک استاد فلسفه در شبکه ایکس: به‌عنوان معلم فلسفه این نکته را خطاب به نیروهای گفتمان انقلاب عرض می‌کنم: آغوشمان را برای آنها که از قطار انقلاب پیاده شده‌اند بگشاییم. با مهربانی، آغوشمان را برای بازگشت مهساها باز کنیم.

یک فعال رسانه ای و استاد جامعه شناسی ادامه داد:

چرا از «مهساها» نپرسیم که شما برای ایران از چه گذشته‌اید؟ چرا شما آغوشتان را برای مادران داغدارِ فرزندان شهید و جانباز باز نمی‌کنید؟ چرا شما نگاهتان را به دین‌داران تغییر نمی‌دهید و ارزش والای آن‌ها را درنمی‌یابید؟ چرا شما که «هیچ‌کس را ندارید» پای روضه زهرا نمی‌نشینید؟ در یک کلام، آن‌ها همه‌چیزشان را برای ایران دادند؛ چرا شما از غرورتان نمی‌گذرید و به اشتباهاتتان در قبال این نیروهای اصیل و بزرگ تاریخی اقرار نمی‌کنید؟

منِ مخاطب این را میخوانم و شوکه میشوم. آیا اینها میدانند «مهسا چه کسی بود؟» مهسا و مهساهایی که دیگر زنده نیستند... فهم حاکمان ما از مصالحه بیش از این نیست. اختلاف نظر در جامعه ما هنوز «مشروعیت» ندارد و «فتنه» خوانده میشود. ظاهرا فهم دولتمردان ما از «وفاق» که با شعار آن توانست رای اکثریت را بگیرد هم از همین جنس بود.

مصالحه یعنی اجازه بدهید ما هم سوار شویم! یعنی ادامه وضع موجود بدون غرولند و «زر زدن» و پذیرش وضع موجود.

این نگاه حاکمیت را اصطلاحاً برادر بزرگ خانواده میداند که از همه عاقل تر است و ایده مراقبت از خانواده را هم دارد و بقیه باید به صلاحدید او تن بدهند. استعاره برادر بزرگ برگرفته از رمان ۱۹۸۴، شعار معروف «برادر بزرگ تو را می‌بیند» است. ! Big Brother is Watching You

اورول در رمان خودش نشان میدهد مراقبت برادر بزرگتر یعنی نظارت و کنترل شدید و دائمی، از روابط شخصی تا خوراک و پوشاک گرفته تا میزان مصرف آب کولر (کنترل روانشناختی همراه با ترس و سرکوب)، کنترل فکر و حقیقت حتی در ذهن و محدود کردن واژگان برای ازبین رفتن تفکر انتقادی (امروز و با وجود فضای دیجیتال و اتفاقاتی که در ایران از پی ایجاد موجهای رسانه‌ای خارج از کشور افتاد فهم بهتری از این منش داریم. برادر بزرگ که با تجمیع و تحلیل داده ها رفتار را پیشبینی و هدایت میکند.)

برادر بزرگ می‌تواند با نام «خیرخواهی و امنیت»، ابتدایی‌ترین اصول آزادی فردی و عاملیت انسان را در زندگی روزمره نابود کند.

این نگاه جامعه را یک بدن بزرگ میداند با سری دارد که فرمانده است و باقی اندامها گوش به فرمان او در مسیر خیر و صلاح اجتماع حرکت میکنند. تقریبا در تمامی فرهنگهای کلاسیک استعاره پیکر سیاسی (body politics) کاربرد داشته است. این نگاه اختلاف را برنمیتابد. چون مخل حرکت جامعه چونان کل یکپارچه است. اختلاف را انحراف و بیماری دربدن تشخیص میدهد که باید درمان شود. گاهی که قابل رفع و رجوع نیست حتی نیاز به قطع عضو است. فارابی مدینه فاضله‌اش را بدن سالم میداند به رهبری فیلسوف که سر جامعه است و برای اشاره به برخورد با عاملان اصلاح ناپذیر بی‌نظمی از تعبیر ریشه کن کردن علفهای هرز استفاده میکند.

در این نگاه اختلاف «مشروع» و «موجه» نیست و ما دربرابر آنها تعریف میشویم حتی اگر در یک کشور زندگی کنیم...حتی همسایه خودمان را «زامبی» میدانیم!

زمانیکه سنت جای خودش را به مدرنیته داد رویکردهای جدیدتر جامعه را نه یک پیکر واحد با یک مغز متفکر یا یک خانواده تحت نظارت برادر بزرگتر که یک پیکره می‌بینند. یک پیکره مصنوعی از افرادی که بر اساس قرارداد اجتماعی تصمیم گرفته‌اند با هم زندگی کنند و سرنوشت اعضای آن باهم گره خورده است. ما همچنان به این توافق نرسیده‌ایم.

صلح و مصالحه در **پیکرهٔ سیاسی** به معنای توافق براساس خیر جمعی و به نفع آینده‌ای مشترک است که همه ما در آن برابریم. آدمها با وجود اختلاف نظر برای دستیابی به مصالح جمعی همراهی و همکاری میکنند. جوامعی که اختلافات جدی و جنگهای داخلی خونین را تجربه کرده اند به این تصمیم میرسند که برای بقای جامعه‌شان نیازمند به رسمیت شناختن گروههای مختلف و همراهی و همکاری هستند.

جان پال لدراک از نظریه پردازانی که آثار مهمی درمورد جامعه های پاره پاره نوشته و درعین حال خودش هم کنشگر صلح است دو بعد اساسی برای صلح پایدار معرفی می‌کند: صلح عمودی و صلح افقی.

صلح عمودی (vertical peace) به روابط قدرت بین سطوح مختلف جامعه مربوط است: دولت و مردم، نخبگان و توده‌ها، ساختارهای رسمی و شهروندان. این بعد شامل اصلاح نهادها، قوانین، عدالت انتقالی و ایجاد امنیت از بالا به پایین است.

صلح افقی (horizontal peace) به روابط بین خود مردم، بین گروه‌های اجتماعی، هویتی و فرهنگی در همان سطح مربوط می‌شود: همسایه با همسایه، همکار با همکار، برادر با خواهر.

لدراک برای صلح عمودی از استعاره برادر بزرگ استفاده میکند و برای صلح افقی از استعاره خواهر کوچک . او تأکید می‌کند که بدون صلح افقی، صلح عمودی پایدار نمی‌ماند. اگر روابط انسانی ترمیم نشود، حتی بهترین توافقات سیاسی هم فرو می‌پاشد. صلح واقعی نیازمند بازسازی روابط است، نه فقط توقف خشونت.

در جامعه‌ی ما، تازه حالا که دولت وفاق درکار است، بعد از جنگی فرسایشی که تا امروز دو فاز نظامی و یک فاز داخلی آن تا امروز رخ داده، برادر بزرگ نهایتاً به فکر توافق خارجی و ایجاد صلح میان برادران بزرگ است. این سیاست در تمام دلجوییهای صادقانه بعد از جنگ هم پیدا بود. او می‌خواهد همه اندام‌ها یکصدا باشند.

اما خواهر کوچکتر، در مدرسه فرزندش، در خیابان، آپارتمان، در محل کار، دانشگاه و بازار، هر روز با واقعیت دیگری خشمگین و پر از نفرت روبروست. خواهر کوچک در پایین ترین سطوح هرمی جامعه است. دعواهای خانوادگی را میبیند، طرد شاگرد چادری‌اش در کلاس را میبیند، دروغگویی و ریاکاری همکارانش را میبیند که برای بقا تن به هرکاری می دهند و مشکلات گزینشی در محل کارش را میبیند که کسانیکه متفاوت فکر میکنند در استانه اخراج قرار داده و...

ما خواهرهای کوچک، مردم این پایین، در پایین ترین قسمتهای هرم نگران هستیم. راس هرم گرفتار جنگی نبرد سهمگینی در خارج از مرزهاست که در دو نوبت هزاران جان بیگناه از فرزندان ما را گرفت و با تشویق به جنگ شهری هم باعث ازبین رفتن هزاران جان جوان در ایران شد. درعین حال ادامه تنش و شرایط اجتماعی و اقتصادی بسیار ملتهب و دشوار در جامعه ما را در وضعیت هشدار دائمی داخلی و خارجی نگاه داشته.

چه کنیم؟ زر نزنیم؟

در کنار تمام مشکلات اقتصادی و سیاسی که عاملیتی در آن نداریم نظاره گر باشیم چطور تحقیر باعث نفرت میشود و نفرت خشونت می آفریند؟ فرقه گرایی مخفی به حدی قدرتمند شده که هر اظهار نظر یا انتقادی به هر گروه یا طایفه‌ای بکنیم سیلی از دشنام به سویمان سرازیر می‌شود. پس احتمالا همراه شدن با یکی از فرقه ها یا حتی حرفی نزدن برای خودمان هم راحت تر باشد.

من فکر میکنم انتخاب خیلی از ما «راحتی» نباشد. برای همین اینجا دورهم جمع شده اسم. آنچه میخواهم دعوت کنم درباره‌اش حرف بزنیم تلاش در نقش خواهر کوچکتر است. تلاش برای مصالحه افقی که هم سخت است و هم طولانی و هم پر از برچسب و بدون هیچ مدال و افتخاری...به لحاظ نظری از آثار راجر مک گینی استفاده میکنم که متخصص «صلح روزمره» است.

اما به لحاظ عملی به نظرم تجربه جنبش زنان در ایران از مشروطه تا امروز واقعا الگوی خوبی در اختیار ما قرار میدهد که به امکانهای مصالحه روزمره فکر کنیم.

صلح روزمره چه قدرتی دارد وقتی حتی برادر بزرگتر هم همراهش نیست؟

چندروزپیش که با همسرم عازم محل کار بودیم، کنار اتوبان تصادف شدیدی دیدیم که یکی از طرفین تصادف خانمی بدون پوشش سر بود. به همسرم گفتم نکند بابت حجابش پلیس به کار او رسیدگی نکند؟ با خنده گفت: نگران نباش! زن و بچه این آقای پلیس هم احتمالا همین حجاب را داشته باشند. قدرت صلح روزمره اینجاست.

صلح روزمره شامل اقدامات، طرز تفکرها و استراتژی‌هایی است که مردم عادی در جوامع شدیداً دوقطبی یا جنگ‌زده برای همزیستی و هدایت زندگی روزمره خود به کار می‌گیرند. مک‌گینتی به جای تمرکز بر دیپلماسی تمرکز خود را بر رفتارهای فردی، شبکه‌های دوستی، خانواده و محیط‌های کار مشترک (مانند اتوبوس، نانوایی، راه پله آپارتمان‌ها) می‌گذارد.

راهبردهای مصالحه روزمره همان ایده خواهر کوچکتر است. کارهای مردم «مردم معمولی» که اگر تصمیم بگیرند به سوی مصالحه گام بردارند باید انجام دهند. خود مک گینتی سه استراتژی معرفی میکند که کمابیش برای ما اشناست. میتوانیم با خلاقیت مصداقهای فراوانی برای آن پیدا کنیم:

نزاکت استراتژیک این یک تعارفِ فرومایه نیست؛ این یک نه بزرگ به منطق برادر بزرگ است. خواهر کوچک با این نزاکت عمدی، به دیگریِ مخالف می‌گوید: «ساختارهای قدرت هرچقدر هم که تلاش کند تو را در چشم من یک «وطنفروش» یا «زامبی» جلوه دهد، من تو را به عنوان یک انسانِ صاحب حق و محترم به رسمیت می‌شناسم.» نزاکت استراتژیک، ترمزی است که جامعه در برابر سقوط به دره خشونت عریان و کینه کور از آن استفاده می‌کند. او که علی رغم اختلاف عقیده از مصادره شدن وطن دوستی‌اش نمیترسد و درباره مظلومیت بچه های میناب مینویسد همانطور که از کشتگان دیماه نوشت...

اجتناب هوشمندانه از ادبیات دیگری ساز و اصرار بر ادب و نزاک، ساختن فضاهای مشترک و تلاش برای ساختن پل که شیوه های مختلفی دارد...گاهی به نظرم حضور خانمهای بدون حجاب در تجمعات شبانه میتواند مصداق همین باشد، عین همین را در فضاهای روشنفکری داریم که چندان گشوده نیست به آدمهای مذهبی...اینجا به آن چیزی نیاز داریم که لدراک از آن با عنوان تخیل اخلاقی یاد میکند...گاهی کارهای کوچک روزمره یا روایتگریهای ما در فضای مجازی میتواند منطق خشونت و دوقطبی‌سازی را مختل (disrupt) می‌کند. حتی یک لبخند ساده به نگاه پر ار نفرت.

دومین استراتژی مقاومت از طریق عادی‌سازی(Resistance through Normalization) است؛ اخلال در ساختارهایی که بحران‌زی هستند و میخواهند ما را در شرایط دائمی بحران نگاه دارند.

یکی از ویژگی‌های بنیادین برادر بزرگتر این است که برای بقا و توجیه نظارت‌های شدیدش، محتاج «وضعیت استثنایی دائم» و برهه حساس کنونی است.در جوامع شدیداً دوقطبی، ساختار قدرت مایل است «همه‌چیز» را سیاسی و امنیتی کند (حتی نوع پوشش، نوع خرید، و موسیقی هندزفری شما را). در مقابل، یکی از تکنیک‌های خواهر کوچک، «سیاست‌زدایی عمدی» از

فضاهاست... این مقاومت بر زندگی روزمره اصرار میکند حتی وقتی میخواهند مجبورش کنند آنلاین‌شاپ خودش را تعطیل کند، چون جنگ است و عزاداریم و یا وقتی به او میگویند چرا کانفیگ چندصدهزارتومانی میخری تا عکس از کافه رفتن خودت بگذاری و بگویی چه چیزی «کوفت کردی»!

خواهر کوچک لباس زنگی میپوشد و حتی در این شرایط دشوار دنبال مسیرهایی برای دور هم جمع شدن ارزان و آسان و همدلی آفرین پیدا میکند: ساختن حلقه های پذیرا برای رمان خوانی و فیلم بینی یا هر ایده جمعی دیگری.

مک‌گینتی می‌گوید صلح روزمره، «رادارهای برادر بزرگ» را فعال نمیکند، چون صلحی «کم‌صد (Low-profile) است. این صلح مانیفست نمی‌دهد، تجمع بزرگ راه نمی‌اندازد و بوق و کرنا ندارد. به همین دلیل از زیر رادارهای نظارتی برادر بزرگ عبور می‌کند. برادر بزرگ به دنبال رفتارهای آشکارِ و سیاسی و پرهیاهوست. لدراک به ویژگی خاص خواهر کوچک اشاره میکند برای فعال کردن تخیل اخلاقی که میتواند به مصالحه در جامعه کمک کند. آشتی نیازمند تفکری است که بتواند خود را در رابطه‌ای فراتر از دوگانه «قربانی/جلاد» یا «انسان/زامبی» تصور کند. خواهر کوچک با شکستن انزوای دختر چادری در کلاسش، دوستی با همکاری که مثل او فکر نمیکند، گفتگوی روزمره با همسایه مخالف درباره باغچه ساختمان، عملاً دارد دست به «تخیل اخلاقی» می‌زند؛ یعنی خلق تصورِ زیستن با «دیگری» در آینده ای امن و بدون حذف او.

استراتژی سوم مدارهای همبستگی خرد(Micro-circuits of Solidarity) است. تلاش برای بخیه‌زدن به بدن پاره‌پاره

وقتی نگاهِ ارگانیکِ «پیکر سیاسی» حاکم می‌شود، تفاوت‌ها به عنوان غده‌های سرطانی دیده می‌شوند که باید قطع شوند. نتیجه این نگاه، بدنی است پاره‌پاره، زخمی و تکه‌تکه شده با گسست‌های عمیق اجتماعی. برادر بزرگ مدارهای بزرگ همبستگی (مثل احزاب، سمن‌ها و تجمعات مستقل) را مسدود می‌کند تا جامعه نتواند حول محورهای داوطلبانه شکل بگیرد. اینجاست که خواهر کوچک به سراغ ساختن «مدارهای همبستگی خرد» می‌رود. این مدارها ربطی به بخش‌نامه‌ها، تریبون‌ها و نهادهای رسمی ندارند. این مدارها در تاروپیکرِ محلات و روابط روزمره تنیده شده‌اند: انواعی از شبکه های کمک رسانی به آدمهای اسیب دیده بدون توجه به عقایدشان

وقتی ساختار قدرت از بالا تیغ دوقطبی‌سازی را می‌کشد و بافت جامعه را پاره می‌کند، اما خواهر کوچک در کف میدان، با همین نخ و سوزن‌های همبستگیِ خرد، زخم‌های این بدن را بخیه می‌زند. این مدارها آن‌قدر خرد و انسانی هستند که هیچ نرم‌افزاری نمی‌تواند آن‌ها را به عنوان «تهدید» دسته‌بندی کند، اما در واقع، بزرگترین پادزهر در برابر فروپاشی اجتماعی هستند.

صلح افقی محتاج چشم‌انداز ۲۰ تا ۵۰ ساله است. برادر بزرگ بحران‌ها را با ضرب‌الاجل و سرکوب جمع می‌کند، اما خواهر کوچک با صبوری روزمره، در حال بافتن بستر آینده است.

مک‌گینتی به شدت به صلح‌های مهندسی‌شده از بالا می‌تازد و آن‌ها را مصلحتی، مکانیکی و ناپایدار می‌داند. آن مدل آغوش‌های مهندسی‌شده و دستوری است و به همین دلیل بوی صلح نمی‌دهد، بلکه بوی سلطه میدهد.

سلاح دوم خواهر کوچک، «اصرار بر عادی نگاه داشتن زندگی» است. این اصرار، یک بی‌خیالی یا بی‌تفاوتیِ طبقاتی و اجتماعی نیست، بلکه یک مقاومت عمیق فلسفی است. وقتی خواهر کوچک با وجود تمام سایه‌های سنگین بحران و دوقطبی، همچنان لباس‌های رنگی می‌پوشد، در پارک و شهر با دوستانی از تیپهای مختلف قدم میزند، تفریحات ارزان پیدا میکند و شوخی و طنز روزمره را زنده نگه می‌دارد، در حال صلح سازی است. ان کسی که کانفیگ گران میخرد و می‌آید از روزمرگیهای ارزانش مینویسد یا دست ساخته هایش را میفروشد دارد زندگی را ترویج می‌دهد.

برادر بزرگتر جامعه را یک بدن واحد با یک مغز می‌بیند و هر صدای مخالف را باید سرکوب کرد. خواهر کوچکتر جامعه را یک پیکره‌ی قراردادی می‌بیند: مجموعه‌ای از افراد متفاوت که با وجود اختلاف، برای ساختن یک سرنوشت مسالمت آمیز مشترک به توافق رسیده اند. در این پیکره، اختلاف «انحراف» نیست، بلکه واقعیت طبیعی زندگی جمعی است. مصالحه هم نه تسلیم، بلکه همکاری آگاهانه برای خیر جمعی در آینده‌ای مشترک است.

این همکاری مکانیکی و دستوری نیست و قصدی هم برای همشکل کردن ندارد. از دل گفتگوهای روزمره، از دل دوستی با آدمهای متفاوت و از دل بخشش‌های کوچک به وجود می‌آید. هیچ کس نباید چون متفاوت است حذف شود. باید بتوانیم باهم زندگی کنیم.

صلح روزمره آخرین درختی است که برای حفظ آبادی و زیبایی جامعه میتوانیم به آن دخیل ببندیم ولی در عین حال میتواند اولین درختی باشد که صلح را تکثیر میکند و به قوام صلح پایدار کمک میکند

Building Peace: Sustainable Reconciliation in Divided Societies

by John Paul Lederach

Everyday Peace: How So-called Ordinary People Can Disrupt Violent Conflict

by Roger Mac Ginty